کهن‌الگوی سیمرغ

نویسنده: دکتر عبدالرضا عشقی‌پور

تاریخ انتشار: 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



وقتی «ما» مرهمِ «من» می‌شود.

ما در عصرِ «جزیره‌های سرگردان» زندگی می‌کنیم. اگر به ویترین شبکه‌های اجتماعی، به تیتر اخبار و یا حتی به سکوتِ سنگینِ واگن‌های مترو بنگریم، ردپای یک گسست بزرگ را می‌بینیم. گویی هر کس در پیله‌ی خویش فرو رفته و حقیقتی کوچک را در آغوش گرفته و آن را «تمامِ حقیقت» می‌پندارد. اما در دنیایی که طوفان‌هایش، از تغییرات اقلیمی گرفته تا بحران‌های اقتصادی و هجمه‌های هویتی، مرز نمی‌شناسد، تک‌افتادگی نه یک انتخاب، که یک خودکشی تدریجی است. امروز، «اتحاد» دیگر یک واژه‌ی اخلاقی در کتاب‌های درسی نیست؛ یک ضرورتِ بیولوژیک و استراتژیک برای ماندن در نقشه‌ی تاریخ است.

در این بخش به ریشه‌های فرهنگی و فلسفی اتحاد می‌پردازم. جایی که ادبیات کلاسیک ما با نیازهای مدرن گره می‌خورد.

«عطار نیشابوری» در «منطق‌الطیر»، رازی را برای ما فاش کرد که قرن‌هاست از آن می‌گریزیم. سی مرغ، خسته و درمانده از جست‌وجوی پادشاهی در دوردست‌ها، وقتی به انتهای مسیر می‌رسند و در آینه می‌نگرند، می‌بینند که آنچه می‌جستند، خودشان بوده‌اند؛ اما نه به صورت تکه‌تکه، بلکه در پیوندی ارگانیک. امروز، "انسانِ ایرانی" و به تبع آن

"انسانِ معاصر"، در میانه طوفان‌های سهمگین، بیش از هر زمان دیگری به این بازخوانی نیاز دارد. ما در دهه‌های اخیر، در ستایشِ "فردیت" چنان افراط کرده‌ایم که "دیگری" را از دست داده‌ایم. فردیت بدونِ پیوند اجتماعی، چیزی جز تنهاییِ برهنه نیست. اتحاد، آن‌گونه که در حکمتِ سیمرغ نهفته است، به معنای ذوب شدن در یک توده‌ی بی‌شکل نیست؛ بلکه به معنای یافتنِ معنایِ شخصی در شکوهِ یک جمع است.

ما باید بپرسیم: چرا امروز صدای بال زدن‌های ما با هم هماهنگ نیست؟ چه شد که آینه‌ی یکپارچه‌ی ملی و انسانی ما، به هزاران تکه تقسیم شد که هر تکه، فقط تصویرِ کوچک و مخدوشِ خودمان را نشان می‌دهد؟ اتحادِ امروز، نه یک دستورِ سیاسی از بالا به پایین، بلکه یک کشفِ دوباره از پایین به بالاست؛ کشف این حقیقت که بالِ چپِ من، بدونِ بالِ راستِ تو، توانِ اوج گرفتن ندارد.»



بیایید بکاویم، چگونه و چرا از هم دور شدیم؟

پیش از آنکه از اتحاد بگوییم، باید بپرسیم چه چیزی ما را چنین از هم گسیخته است؟ روان‌شناسی اجتماعی مدرن می‌گوید که «ترس»، اولین عاملِ دیوارکشی است. وقتی انسان‌ها نسبت به آینده احساس ناامنی می‌کنند، به گروه‌های کوچک‌تر و بسته‌تر پناه می‌برند. تکنولوژی، به‌جای آنکه پلی میان قلب‌ها باشد، با الگوریتم‌هایش ما را در «اتاق‌های پژواک» زندانی کرده است. ما فقط صداهایی را می‌شنویم که شبیه خودمان هستند. این پیله‌ی خودساخته، حسِ همدردی را می‌کُشد. وقتی دردِ دیگری را «دردِ خودمان» ندانیم، نخستین خشتِ بنای فروپاشی گذاشته شده است.

پارادوکس بزرگ قرن بیست و یکم اینجاست: ما در حالی که با هزاران رشته‌ی نوری و ماهواره‌ای به هم وصلیم، تنهاترین نسلِ تاریخ بشر هستیم. شبکه‌های اجتماعی که قرار بود مرزها را بردارند، خود به «مرزبانانی» سخت‌گیر تبدیل شده‌اند. الگوریتم‌ها، همانند زندانبانانی نامرئی، ما را در اتاق‌های خودمان محبوس کرده‌اند. ما فقط حرف‌هایی را می‌شنویم که از پیش با آن‌ها موافقیم و فقط با کسانی مراوده می‌کنیم که آینه‌ی عقاید ما هستند. این «قبیله‌گرایی دیجیتال» بزرگترین دشمنِ اتحادِ ملی و جهانی است. وقتی ما «دیگری» را فقط از پشتِ شیشه‌ی سردِ گوشی و در قالبِ یک کامنتِ تند یا یک آواتارِ بی‌روح می‌بینیم، «همدلی» کشته می‌شود. اتحادِ امروز نیازمندِ شجاعت است؛ شجاعتِ

خروج از این پیله‌های امن و شنیدنِ صدایی که ما را به چالش می‌کشد.

اتحاد یعنی پذیرفتنِ این واقعیتِ تلخ که حقیقت، ملکِ طلقِ هیچ‌کس نیست. جامعه‌ای که در آن گفتگو بمیرد، در معرضِ تجزیه‌ی روانی قرار می‌گیرد. ما باید بیاموزیم که چگونه با وجودِ اختلافاتِ عمیق، زیرِ یک سقف بمانیم. اتحادِ واقعی در "سکوت" شکل نمی‌گیرد، بلکه در «دیالوگ‌های پرشور اما محترمانه» پدیدار می‌شود.

برای درک بهترِ مفهومِ «کثرت در وحدت»، باید بیاموزیم اتحاد به معنای شباهت نیست. یکی از بزرگترین سوءتفاهم‌ها درباره‌ی اتحاد، یکی‌انگاری است. بسیاری گمان می‌کنند برای متحد شدن، باید مثل هم فکر کنند، مثل هم بپوشند و یکسان سخن بگویند. اما اتحادِ واقعی، مانند یک ارکستر بزرگ است؛ ویولن، شیپور و پیانو هر کدام صدای خود را دارند، اما برای خلق یک سمفونی باشکوه، به یک «متن مشترک» پایبندند.

«ما نیازی نداریم که کپیِ یکدیگر باشیم؛ ما فقط نیاز داریم که بدانیم سرنوشت‌مان به یکدیگر گره خورده است.»

در این بخش، بر این نکته تأکید می‌کنم که احترام به تفاوت‌ها، نه تنها مخلِ اتحاد نیست، بلکه موتور محرک آن است. جامعه‌ای که تفاوت‌ها را به رسمیت می‌شناسد اما بر سر «اصولِ کلانِ انسانی» توافق دارد، جامعه‌ای شکست‌ناپذیر است. در نگاهی به تاریخ معاصر جهان و منطقه بیندازیم. هر کجا که دیوارها بلندتر شدند، سقف‌ها زودتر فرو ریختند. از سقوطِ تمدن‌های بزرگ باستان تا فجایعِ انسانی در قرن بیستم، ردپای «تفرقه» مشهود است.

در این بخش مایلم به مصادیق تاریخی اشاره کنم، که چگونه جوامعی که درگیر قطبی‌سازی شدند، در برابر کوچکترین تکانه‌های خارجی از هم پاشیدند. در مقابل، نمونه‌هایی مانند بازسازی اروپا پس از جنگ جهانی دوم، که نشان داد چگونه دشمنانِ دیروز برای یک «فردای مشترک» دست به دست هم دادند. امروز دیگر هیچ بحران اقتصادی، محلی نیست. فقر در یک گوشه، ناامنی را به گوشه‌ی دیگر صادر می‌کند. اتحاد در اینجا به معنای درکِ این نکته است که «توسعه» یک پروژه‌ی فردی نیست. نمی‌توان در خانه‌ای مجلل نشست در حالی که محله در آتش می‌سوزد. ژورنالیسمِ مسئولانه باید به این نکته بپردازد که اتحادِ اقتصادی، یعنی ایجادِ شبکه‌های حمایتی، تقویت نهادهای مدنی و بازگشت به مفهومِ «خیرِ عمومی». ما به یک رنسانسِ اخلاقی در روابط اقتصادی‌مان نیاز داریم؛ جایی که سودِ من در گروِ زیانِ تو نباشد.

امروز رسالتِ نسلِ نو، بسیار فراتر از مرزهای مجازی است. نسل جوانِ امروز، در عینِ جهانی‌شدن، با بحرانِ معنا دست و پنجه نرم می‌کند. برای این نسل، اتحاد باید معنایی ملموس داشته باشد. آن‌ها باید بدانند که نجاتِ محیط زیست، عدالت اجتماعی و آزادی‌های فردی، همگی از مسیرِ «اتحادِ کنش‌گرایانه» می‌گذرد. باید به لزومِ «گفتگو» بازگشت. گفتگویی که در آن، شنیدن مهم‌تر از گفتن است. اتحاد از پشتِ میزهای مذاکره شروع نمی‌شود، بلکه از پشتِ میزهای کافه، در کلاس‌های درس و در صف‌های نان آغاز می‌شود؛ آنجا که یاد می‌گیریم به چشم‌های هم نگاه کنیم و انسانیتِ مشترک‌مان را فراتر از برچسب‌های سیاسی و عقیدتی ببینیم.

باور داشته باشیم که فردا خیلی دیر است و زمانِ آن رسیده که آینه‌های شکسته را بند بزنیم. اتحاد، یک پروژه‌ی حکومتی یا یک شعارِ تبلیغاتی نیست؛ یک «میلِ درونی» است برای زنده ماندن. ما در این قایقِ طوفان‌زده، یا با هم به ساحل می‌رسیم و یا تک‌تک غرق می‌شویم. امروز، روزِ کنار گذاشتنِ منیت‌های کاذب و آغوش گشودن برای «دیگری» است. برای ایران، برای جهان و برای انسان؛ امروز اتحاد تنها واژه‌ای است که بویِ امید می‌دهد.